

سید جمال الدین اسدآبادی

در کتاب «بزم ایران» حاج سید محمد رضا طباطبائی آیه الله زاده یزدی (چاپ بمبئی - ۱۳۴۵ - ص ۳۹۲ - ۴۰۷) پی در پی دو مقاله از سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافقانی مندرجست که چون متضمن فوایدیست و سبک نثر فارسی آن مرد جلیل القدر را می نمایاند و چندان رایج نیست درین اوراق نقل کردیم مقاله نخستین درین شماره انتشار یافت و مقاله دوم در شماره دیگر منتشر خواهد شد.

آیه امة دانت لسلطان العلم فقد استوت على العرش السعادة ، انسان را با جلالت قدر و عظم شان و قوت ادراك وحدت ذهن وجودت قریحه و سعه نقل و صنایع بدیعه و اختراعات عجیبه ای که با خارق عادات سرمبارات و مجارات دارد و تیزی فکری که از ارضیات در گذشته ید تطاول در آسمانها دراز کرده است عجیب و غریب حالتی و حیرت افزا خلقت و پیدایشیست زیرا آنکه انسان چون تولد می شود و از کمون بیروز و از غیب بشهود جلوه میکند و قدم بر عرصه وجود می نهد از همه حیوانات پست تر و عاجز و نادان تر می باشد . هر حیوانی که زائیده می شود بیارائی فطرت و الهام الهی جمیع مضار و منافع خود را می داند و دشمن جان خویش را می شناسد و در ماکل و مشرب و میت محتاج بمعالم نیست و در دفع و جلب و تقارب و تنافر و صیانت وجود استاد نمی خواهد و اما انسان چون بدین عالم پا می نهد لوحیست ساده، کتایبست نانوشته و زمینبست بایر و بجز فطرت بسیطه و قوه محضه و طبیعت صرفه چیز دیگری درو نیست ، زهر را از تریاق تمیز نمی دهد و قریب

را از بعید فرق نمی‌کنند. توانا بر ادراک مصالح و مفاسد و منجیات و مهلکات نیست و قدرت بر دفع منافرات و اکتساب لائمهات ندارد و ضروریات معیشت و لوازم حیوة را نمی‌داند و از اکل و شرب یومیه عاجزست و او را یارای ایستادن و حرکت کردن نمی‌باشد نه صفات حسنه را درو اثری و نه خصلتهای ناستوده دامن عصمتش را آلوده نموده است و بالجمله انسان در حین تولد هیولانیست بلا صور و ماده‌ایست بدون نقش و اثر و پدر و مادر و خویش و اقارب آنچه در خود دارند از اخلاق و سجایا و عادات و آداب و افکار در آن مولود جدید بمرور ازمان ودیعه می‌گذارند و بصورتی که آنها را مقبول افتد او را مصور ساخته آنچه ایشان را پسند آید درو نقش می‌کنند و آنها بعد از بی‌رنگی بلون خود رنگ کرده در جمیع امور مماثل خویشتن می‌سازند و اگر پدر و مادر و خویشاوندان او متخلق باخلاق فاضله و متصف باآداب پسندیده و دارای افکار عالیه بوده باشند البته آن مولود جدید را بواسطه اکتساب این امور که بواث حقیقه نیک بختیست سعادت مطلقه دست خواهد داد و الا در مهوات شقا و بد بختی و محضرهای اتعاب و رنجها و وادی‌های بلایا و مصائب در افتاده بجهت رذایل و آداب ناستوده افکار خسیسه‌ای که از آنهاستحصال نموده است از سعادت بالکلیه محروم می‌گردد و چون باحوال پدران و مادران نظر اندازیم ظاهر می‌شود که آنها غالباً از خود چیزی نداشته‌اند بلکه هر چه دریشان بوده است از نیکی و بدی استقامت و اعوجاج همه بنهج ارث ودیعه بوده است و حلقات این سلسله در آذربعلماء و دانشمندان و پیشوایان آنها منتهی خواهد گردید، لهذا اگر مادره بین بصیرت و بینائی را بر دیده عقل نهاده از خبایای عقول هر امتی

از امر و از زوایای نفوس هر قومی از اقوام و از مکامن عادات هر عشیره ای از عشایر تفتیش نمائیم بغیر از افکار علما و اخلاق دانشمندان و سیرت پیشوایان آنها هیچ چیز دیگر چه خرد بوده باشد، چه بزرگ دریشان نخواهیم دید، پس فی الحقیقه سائق و قائد و روح حیوة و محرك دولا ب هر امتی از امر علما و پیشوایان آن امت می باشند و علمای آن قوم را اگر افکار عالیه و نفوس مهذبه و عادات جمیله بوده باشد هیئت مجموعه ایشان را آنافانامو و ازدیاد و بهجت و نصارتی تازه دست خواهد داد و همگی آحاد آن بنخوت و شمر و عزت نفس و سلامت و باتحاد کلمه و محبت تامه و بصیرت و بینائی متصف خواهند گردید و چون مجموع این امور آنها را حاصل گردد بی هیچ ریپی بر مدارج نیک بختی ارتقا نموده غنا و ثروت و امنیت و راحت و علوشان دنیوی را استحصال خواهند نمود و بسعادت ابدیه فائز خواهند گشت و اگر پیشوایان آن قوم خود را عالم نامیده در واقع و نفس الامر از علم حصه ای و از افکار عالیه بهره ای نداشته باشند و یا اخلاق و عادات خود را تهذیب و تعدیل نکرده باشند البته پیروان ایشان بچاه ضلالت افتاده آن امت را فقر و فاقه و شقاق و تفاق فرا گرفته رفته رفته اجزای آن که عبارت از آحاد امت بوده باشد روی بتلاشی آورد و بالمره مضمحل و نابود خواهد گردید و چون تاثیرات پیشوایان در امر و عظم شان علمای کاملین و مضار و مفسد ناقصین عالم نماروشن گردید پس باید دانست که خست شرف و قوت و ضعف معلومات چه در عالم کسیر و چه عوالم صغیره و چه در افعال اختیاریه انسان بر حسب علل آنهاست و در هیچ عالمی از عوالم ممکن نیست که خسیسی علت شریف و یا خود ضعیفی علت قوی گردد و در اعمال انسانیه

هیچ علمی اشرف واقوی از اعمال فکر در طرق سعادت و استعمال نظر در دقایق علوم حقه و معارف صدقه نمی باشد و وجه اشرف بودنش بدآنچه گفتیم ظاهر شد و اما اقوی بودنش از جمیع اعمال بجهت آنست که دشواری و ثقل هر صنعتی از صناعات و گرانی و تعب هر حرفه ای از حرف بر عضوی مخصوص و جارحه ای مخصوصه می باشد و سایر اعضاء و جوارح را در حین استعمال بدان صنعت نوعی راحت و آرامی حاصلست و بار و گرانی اعمال فکر در علوم بر مجموع عصبی و دماغ می باشد و چون مجموع عصبی را کلال و ضعف پدید آید جمیع اعضاء و جوارح را ناتوانی و سستی و خستگی فرا خواهد گرفت و لهذا باید که علت آن در نهایت شرف و قوت بوده باشد تا آنکه او در عالم وجود در آید و صورت هستی پذیرد ، پس مجرد احتیاج طبقه ارباب صنعت فکریه در عالم تعاون توازر باعمال سایر طبقات انسان موجب و علت آن طبقه نخواهد شد . چنانچه نفس آن احتیاج در سایر طبقات علت و باعث اعمال و حرف می شود بجهت آنکه اولاً خود احتیاج باعمال سایر طبقات اقتضا نمی کند مگر عملی را که معادل سایر اعمال بوده باشد در شرف و قوت و صعوبت و دشواری . چونکه مقصود درین هنگام مجرد مبادله خواهد بود و ما مقدار شرف صنعت فکریه و قوت و دشواری آنرا بیان کردیم و ثانیاً احتیاجات این طبقه باعمال طبقات دیگر فی حد ذاتها بسیار کمست . زیرا آنکه غالب احتیاجات مردم بیک دیگر از برای کمال در معیشت و زینت در ملابس و زخرف در مساکن و قانق در مآکل و توغل در شهواتست و ارباب این طبقه را سعه عقل از تلذذات ملابس موشحه و مساکن مزخرفه منزله ساخته و اعمال فکر و استعمال مجموع عصبی موجب فتور سایر

اعضا و جوارح آنها گردیده ایشان را از قاتی در مآکل و توغّل در شهوات محروم نموده است، خصوصاً که این جماعت علی‌الدوام سرمایه شهوات و لذذات را که شیویه و جوان بوده باشد در راه طلب علوم و معارف صرف می‌نمایند. پس واجب شد که سببی فعال و باعث دیگری مؤثر با احتیاج این گروه منضم شود تا آنکه این مجموع علت صنعت فکریه ترانند شد و چون اعمال بدنیه و افعال نفسانیه انسان استقرار شود هیچ عملی فعال و هیچ فعلی مؤثر در آنها یافت نمی‌شود که ضمیمه احتیاج آن فرقه شده متمم علت تا مه اعمال فکریه گردد دیدار آن جماعت را بر تحمل بار گران و حمل ثقل این صنعت، مگر محمّدت حقّه و اعتراف بشرف علم و تبجیل و توقیر و تعظیم و تقخیم ارباب آن چنانچه شاید و باید و تجربه نیز بر حقیقت این استنباط دلالت می‌کند. زیرا آنکه مشاهده میکنم که کثرت علوم و معارف و وفور علماء و فضلاء و بسیاری مؤلفات و مصنفات در ممالک باندازه شرف منزلت و عظم مقدار اهل علمست در نزد اهالی آن ممالک، حتی در بعضی بلاد چون شرف خداوندان معارف بدرجه ای رسیده است که هیچ شرف و عزتی بدان پایه نتواند رسید و جمیع مراتب پیش آن مرتبه جلیله بست و حقیر گردیده است. علم را چنان صعود و عروجی حاصل شده است که بس ماندگان عالم انسانی بنظاره رصدیه خیال هم ادنی پایه او را دیدن نتوانند و تالیفات و تصنیفات آنقدر بسیار گردیده است که نادانان حساب و شماره آنها را هم ندانند. چون ظاهر شد که اعتراف آحاد امت بشرف منزلت عالم موجب حصول علوم حقّه است و حصول علوم حقّه علت وجود سعادت مطلقه است اکنون با هزار تأسف و اندوه می‌توان گفت که سبب فقر و فاقه و مسکنت و ذل و بدبختی اهالی مشرق زمین از آنست که آنها هیچ

وجه مقدار علم و عالم را نمی دانند و شرف و منزلت دانشمندان را نمی شناسند و خداوندان معارف را توقیر و تعظیم نمی کنند و چنان خیال میکنند که علم صناعتیست فضول و زائد و پیشه ایست بی فایده و بی ثمره و کار و حرفه بی کارانست ، لهذا عدد علماء در آنها آنقدر کم شده است که بانگشت شمار توان کرد و این را ندانستند که جمیع سعادت آباء و اجداد ایشان بلکه جمیع سعادت‌هایی که در عالم یافت شده است همه نتیجه علم و معرفت بوده است و این را ادراک نکردند که آنها سزاوار ترند بتعظیم علم و عالم از دیدلران . اولاً از برای ایشانکه مریض را بطیب حاجت بیشترست از صحیح المزاج و ایشان بالبداعه همگی مبتلا باشند بمرض مسکنت و ذلت و این بیماری را طبیعی بجز عالم عارف کسی خواهد یافت و ثانیاً چون نظر کنیم بر اهالی مشرق می بینیم که جل آنها از اولاد علماء و حکماء و عرفاء و فضلاء و انبیاء گرام و رسل عظام می باشند . پس آنها احقند بتمجید و تکریم و ورثه آباء خویشان از دیگران که اجداد ایشان همگی وحشی و بربری (یعنی جنگلی) بوده اند و اگر اهالی مشرق زمین ازین خواب غفلت بیدار نشوند و بجهت اصلاح شان خویش و خلاصی از بیماری و بیچارگی بتعظیم دانشمندان نکوشند البته آنها رفته رفته استجیر بالله مضمحل و نابود خواهند گردید و شرف آباء و اجداد خود را بعار و ننگ مبدل خواهند ساخت و عجیب آنست که این بیماران بیچارگی بجای احترام اطباء خود که علما بوده باشند سعی میکنند در توقیر اغنیاء بخلاء و کوشش می نمایند در تعظیم اولاد ظالمان و ستمکاران و جد بلیغ بچا می آورند در تکریم آنان که عظم بالیه مختال و محتالی را بر دوش گرفته باشند و غافل ازینکه این ها ثروت را احتقان الدم و مهلك و راحت را صداع دائمی و سعادت

راداء عقاب می باشند . افسوس ! هزار افسوس ازین روش و ازین دانش . و باید دانست که مراد ما از عالم آن عالمست که معارف آن گمراهان طریق سعادت راهادی و راهنما باشد و دانشش دل‌های مرده را حیوة و زندگانی تازه عطا کند و سخنانش بیماران ذل و مسکنت را شفا بخشد و عباراتش چون مغناطیس اجزاء امتلاشیه امت را جمع کند و کلماتش صیقل دهد نفوس را از کدورات بواعث شقا که عبارت از اخلاق رذیله بوده باشد و علمش تابان آفتابی و درخشان خورشیدی باشد که چون طلوع کند از مشرق عقل آن عالم نور و ضیائش بر ساحت نفوس جمیع امت بتابد و همگی آحاد آنرا منور و بینا گرداند . تا هر يك منافع و مضار و مصالح و مفاسد خود را بداند و سعادت دارین را از روی بصیرت استحصال کند . نه آن عالمی که در ظلمتکده وحشت ناک اوهام نشسته علی الدوام بهممه و دمدمه مشغول می باشد و افساد را صلاح گمان می کند و خود راه نمی داند و راهبری دعوی می کند و نه آن عالمی که در گورستانهای کهنه بر خوف و خشیت گمانها و ویرانه‌های تخیلات مسکن گرفته ، چون بوم گاه و بی گاه ندای دهشتناک در می دهد و بخرابی و هلاک مژده می رساند . اجارنا الله منهما و این گونه اشخاص را فی الحقیقه عالم نباید گفت بلکه علامات ویرانی و نشانهای تباهی و مبشران هلاکت و بیک‌های مصائب و احزان و عالم نماباید نامید و اینست مجمعی از آنچه می خواستیم درین معنی بیان کنیم .